

مطالعه تئوریک نسبت عرفان با پدیده سبک زندگی با تأکید بر اندیشه عرفانی مولوی

mgrivani59@gmail.com

مسلم گریوانی / دکتری عرفان اسلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب

قاسم کاکایی / استاد دانشگاه شیراز

دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۸ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۸

چکیده

سبک زندگی، یکی از موضوعات مهمی است که امروزه ذهن متفکران، به‌ویژه در دو عرصه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی را به خود مصروف داشته است. این پدیده، در مجامع علمی جهان و ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است. از سوی دیگر، سبک زندگی عرفانی در طول تاریخ در عین جاذبه‌دار بودن برای مردم جهان، متهم به جامعه‌گریزی، بلکه زندگی ستیزی شده است.

در این پژوهش، پس از تبیین مفهومی «عرفان» و «سبک زندگی» بر پایه نگرش‌های عرفانی مولوی (م ۶۷۲ ق) و آرای روان‌شناسی معاصر، به تحلیل رویکردهای مختلف عارفان به زندگی پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که سبک زندگی در اندیشه روان‌شناسان متاخر، به ویژه آلفرد آدلر (م ۱۸۷۰ م)، صرف رفتارهای بیرونی آدمی نیست، بلکه سبک زندگی نظام واره‌ای از نگرش و کنش است، طوری که هیچ چیز خارج و یا جدای از سبک زندگی نیست. این نگرش جامع به سبک زندگی، قرابت بیشتری با نگرش‌های عرفانی دارد. مولانا نیز در مواجهه با مسئله‌های سبک زندگی، کنش را متأثر از نگرش معنوی دانسته، و در مواجهه با پدیده‌های زندگی، از الگوی «پذیرش و توسعه» تبعیت می‌کند: او نیازهای زیست این جهانی را می‌پذیرند، ولی معتقد است: از آنجا که انسان بزرگتر از این زندگی است، پس به زندگی برانزده او بای‌د تن داد و آن «زندگی معنوی» است. این روی‌کرد به زندگی، می‌تواند برای انسان معاصر جذاب، دل‌پذیر و خریدپذیر باشد.

کلیدواژه‌ها: زندگی، سبک زندگی، عرفان، آدلر، مولوی، مصرف، اوقات فراغت.

آزمودم مرگ من در زندگی است
چون رهم زین زندگی پابندگی است

دین من از عشق زنده بودن است
زندگی زین جان و سر ننگ من است

سبک زندگی، الگو و هندسه رفتار بیرونی آدمی و جوامع را در ساحت‌های گوناگون نظیر معاشرت، مصرف، تفریح، آرایش، طرز خوراک و پوشاک و... تعیین می‌کند و تمایزات ظاهری یک فرد یا جامعه را با سایر افراد و جوامع نشان می‌دهد. سبک زندگی، نشانگر هویت یک فرد و جامعه می‌باشد.

این تعبیر و ترکیب، در شکل نوین آن (life style)، اولین بار در سال ۱۹۲۹ میلادی توسط روان‌شناس شهیر، *آلفرد آدلر* (Adler Alfred) (۱۸۷۰-۱۹۳۷م) ابداع شد. اخیراً نیز به شکل قابل توجهی در میان روان‌شناسان و جامعه‌شناسان جای باز کرده است. به گونه‌ای که به بخشی از اصطلاح رایج روزمره تبدیل شده است. این اصطلاح، امروزه از شکل علمی و اصطلاح نامه‌ای وارد فضای عمومی جامعه نیز شده است.

در ایران اما، این اصطلاح در سال ۱۳۹۱ با طرح مسئله‌های سبک زندگی از سوی مقام معظم رهبری، وارد عرصه جدید علمی شد و تاکنون منشأ تولید آثار، همایش‌ها و تعاملات فراوان و بعضاً ارزنده‌ای شده است. رویکرد روان‌شناختی، به دلیل قرابتی که بابت درون‌گرایی با آموزه‌های عرفانی دارد و نیز به دلیل اصالت و جامعیت نگاه *آدلر* به پدیده سبک زندگی، دیدگاه‌های *آدلر* در حوزه سبک زندگی را محور این پژوهش قرار می‌دهیم. در مقابل، رویکرد عرفان و عارفان به زندگی قرار دارد. عرفان در طول تاریخ، به دلیل سخنان عرشی، و نیز پیوندی که با عمیق‌ترین لایه وجودی انسان و جهان برقرار می‌کند، برای بشر همواره جذاب و دلکش بوده است. با نگاه تاریخی به عرفان و تصوف، مشاهده می‌شود که رویکرد عارفان به زندگی متفاوت، بلکه مترهافت بوده است: برخی ناهمدلانه و به مثابه یک مانع سلوک به زندگی نگرسته‌اند، طوری که برخی عارفان را متهم به جامعه‌گریزی، تمدن‌گریزی، بلکه زندگی ستیزی کرده‌اند.

در اینجا این پرسش مطرح است که آیا براستی، عارفان نسبت به سبک زندگی این جهانی، میانه‌ای ندارد؟ *جلال‌الدین محمد بلخی* معروف به *مولوی* (۶۰۴-۶۷۲ ق)، که از شاخص‌ترین عارفان مسلمان است، رویکرد همدلانه و متعادلی نسبت به زندگی و پدیده‌های آن دارد. خصلت‌هایی که در اندیشه‌های وی دیده شد، ما را به این سمت سوق می‌دهد که نسبت‌سنجی عارفان با سبک زندگی را با نگاه او، به عارفان و زندگی تعقیب کنیم:

۱. او توانسته است عارفان را ناظر به زندگی تبیین کند. به تعبیر یک مولانا پزوه، «*مولوی* عشق عمودی را که ارتباط افراد با حضرت حق است، به عشق افقی تبدیل می‌کند که همان ارتباط میان مردم است» (زمانی، ۱۳۹۱، ص ۱۵۵). از این رو، می‌توان *مولوی* را بنیانگذار «عرفان زندگی»، یا «عرفان کاربردی» خواند.
۲. خصلت دیگر *مولوی*، بیان آموزشی، تمثیلی، ساده و روان اوست. او قادر است عمیق‌ترین و دقیق‌ترین معارف عرفانی را با رقیق‌ترین و لطیف‌ترین شکل بیان کند؛ بدون اینکه بخواهد از عمق آن بکاهد.

آنچه در این پژوهش مورد توجه است، مطالعه تئوریک موضوع، فارغ از پرداخت مستقیم به جنبه‌های موردی سبک زندگی و یا ابعاد سلوکی عرفان است؛ چرا که به تعبیر چیتیک مولانا پژوهش‌شیر، در عرفان و تصوف، آموزه یا بُعد نظری، غایت نیست، بلکه کلید باب عرفان و راهنمای سالک در طریقت است. آموزه، تصویرسازی نمادین، از معرفتی است که عارف با مجاهده کشف می‌کند. غایت القصوای آن، مکاشفه حقیقت مطلق است که وقتی نائل شد، آموزه کنار گذاشته می‌شود (چیتیک، ۱۳۹۱، ص ۲۸).

مطالعهٔ تئوریک موضوع این پرسش‌ها را پیش روی پژوهشگر ایجاد می‌کند:

- سبک زندگی چیست و دربارهٔ چه مسائلی بحث می‌کند؟

- عرفان چیست و در بستر تاریخ، چه رویکردهایی نسبت به زندگی اتخاذ شده است؟

- آیا اساساً عرفان با زندگی سازگار است؟ آیا شهود عرفانی می‌تواند وارد زندگی روزمره شود؟! آیا انتقال معرفت عرفانی به «دیگرانی» که شهود نداشتند، امکان‌پذیر است؟ در صورت پاسخ مثبت، مبانی و اصول آن کدام است؟

منکران انکار نسبت عرفان با زندگی چه دلایلی برای دعاوی خود اقامه می‌کنند؟

- آیا می‌توان بر پایهٔ معرفت و شهود عرفانی، الگو و سبکی را برای زندگی دنیوی ترسیم کرد؟ به بیان دیگر، آیا زندگی عارف منحصرأ در ارتباط او با خدا خلاصه می‌شود، یا عارف، می‌تواند عارف باشد؛ در عین حال سایر شهوون زندگی از قبیل ارتباط با خلق و طبیعت، دنیا و... نیز در زندگی عارف وجود داشته باشد؟

در این پژوهش، پس از تبیین مفهومی عرفان و سبک زندگی بر پایهٔ نگرش‌های عرفانی مولوی و آرای روان‌شناختی آدلر، به تحلیل رویکردهای مختلف عارفان به زندگی پرداخته، آنگاه به بررسی موضع مولانا در مواجهه با مسئله‌های سبک زندگی می‌پردازیم.

۱. مفهوم‌شناسی بحث

چیستی سبک زندگی

معادل واژهٔ «سبک» در زبان عربی، تعبیر اسلوب، و در زبان انگلیسی (style) به کار می‌رود. سال ۱۹۲۶ بود که اصطلاحات مرتبط با سبک زندگی، در آثار آدلر (۱۹۳۷-۱۸۷۰م) به کار رفت. آدلر، مجموعه‌ای از اصطلاحات از جمله تصویر راهنما، خط‌مشی راهنما، ایدهٔ راهنما، برنامهٔ زندگی، و رهیافت کلی زندگی را به کار گرفت، تا به مفهوم سبک زندگی رسید (آنسباچر، ۱۳۹۶، ص ۱۹).

وی در سال ۱۹۲۹ اعلام کرد که اصطلاح «سبک زندگی» را بر عناوین مذکور ترجیح می‌دهد. این ترجیح، به دلیل سه ویژگی سبک زندگی نسبت به سایر مفاهیم است:

۱. گسترده بودن دایره آن نسبت به سایر واژه‌ها باز می‌گردد. بر همین اساس، او سبک زندگی فرد را

«یکپارچگی فردیت شخص» تعریف می‌کرد.

۲. سبک زندگی به آسانی قابل تغییر به سبک زیستن می‌شود و تا حدودی، مشابه تعبیر «نحوه درجهان‌بودن» (Mode-of-being) اگزستانس‌هاست.

۳. اصطلاح «سبک زندگی»، در مقایسه با «نقشه زندگی» انسان مدارانه‌تر و سازمان‌یافته‌تر است؛ چون به کامپیوتر می‌توان گفت: بر اساس برنامه عمل می‌کند، نمی‌توان گفت: مستعد ایجاد سبک خاص خودش نیز هست. بنابراین، «یکپارچگی»، «سبک زیستن»، و «انتخابی بودن رفتار»، از خصایص سبک زندگی در نزد آدلر است. همه این خصلت‌ها، با محوریت رفتارها، که همان وجه بیرونی آدمی است، می‌چرخد؛ نه وجوه بیرونی انسان. نظیر انگیزه‌ها، اندیشه‌ها و احساسات. از این رو، مؤلفه‌هایی که از سوی دانشمندان برای سبک زندگی اعلام کردند، ناظر به رفتار است. نظیر اثاثیه، اشیاء هنری، انواع البسه، متون خواندنی، آلات موسیقی، سلیقه در غذا، روش پخت، نوع صحبت در خانه، نوع گذراندن اوقات فراغت در خانه، بودجه‌بندی، روابط با فرزندان، روش‌های تربیت کودکان، تراکم جمعیت ساکن در خانه و محل، و نوع اشتغال. خواب و بیداری، روابط اجتماعی، روابط خانوادگی، معنویت، ایمنی و آرامش و تغذیه (مهدوی کنی، ۱۳۸۹، ص ۶۰ - ۶۱).

لازم به یادآوری است که علی‌رغم محوریت رفتارها، باید توجه داشت که رفتارها، از نگرش‌های فرد الهام می‌گیرد. از این رو، در اندیشه آدلر، نگرش‌های فرد به زندگی، مؤلفه دیگر سبک زندگی به‌شمار می‌رود: «سبک زندگی مفهومی کلی است که افزون بر هدف، دربردارنده اندیشه فرد درباره خود، دنیا و نیز شیوه منحصر به فرد او در تلاش برای رسیدن به هدف در شرایط خاص است. سبک زندگی فرد، پلی است به سوی نیل به هدف شخصی» (دنیل استین و روی کرن، ۱۳۹۰، ص ۳۵).

این نکته، روشن می‌کند که سبک زندگی در اندیشه آدلر، صرف رفتارهای بیرونی آدمی نیست، بلکه سبک زندگی نظام واره‌ای از نگرش و کنش است. این نگرش جامع به سبک زندگی، ویژگی مکتب روان‌شناختی آدلر است. سبک زندگی در نگاه وی، مفهومی فراگیر است که تمام آنچه فرد دارد، یا انجام می‌دهد تا به آن برسد، حضور دارد و در طول زمان ثابت است. هیچ چیز خارج یا جدای از سبک زندگی نیست و پژواک آن، در همه جا یافت می‌شود. به دلیل همین رویکرد جامع، با کشف سبک زندگی فرد، می‌توان او را از نظر جسمی، روانی و روحی درمان، و این امکان را می‌دهد تا فرد گزینه‌های جدید زندگی خود را «بازنویسی کند»، «دوباره خلق کند» و «گسترش دهد» (همان، ص ۴۰-۴۵).

اکنون همین مفهوم از «سبک زندگی» را در اندیشه مولانا رصد می‌کنیم که آیا ایشان این تصویر از زندگی و سبک زندگی را می‌پذیرد، یا خیر؟ در نگرش مولوی، اصالت با نگرش و «دید» می‌باشد، نه رفتار که وجه بیرونی آدمی است.

دید آن است آن که دید دوست است

آدمی «دید» است و باقی پوست است

دوست کاو باقی نباشد دور به

چون که دید دوست نبود کور به

هم گواهی دادن است از اعتقاد

این نماز و روزه و حج و جهاد

هم گواهی دادن است از سر خود

این زکات و هدیه و ترک حسد

مرحوم فروزان فر می‌نگارد: «می‌توان گفت مقصود از دید، شهود حقیقت و وصول به لقای الهی است» (فروزان فر، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۸۸). بنابراین، می‌توان گفت: بین اعمال جوارحی و جوانحی، رابطه علی و معلولی برقرار است؛ یعنی کلیه اعمال و حرکات خارجی انسان، اعم از گفتار و کردار، برگرفته از انفعالات و احوال درونی است و نگرش و شهود دائمه و عامله یا رفتار و گفتار انسان را شکل می‌دهد. این نقطه مقابل تصویر جامعه‌شناسان و نیز روان‌شناسان رفتارگرا از سبک زندگی است که صرفاً رفتارهای بیرونی آدمی را موضوع سبک زندگی قرار می‌دهند. البته چنانچه گفتیم *آدلر*، علاوه بر جنبه رفتارها در سبک زندگی، به وجه درونی سبک زندگی؛ یعنی نگرش‌ها نیز تأکید دارد. هر چند این نگرش‌ها لزوماً از یک منبع دین یا عرفان نیست، بلکه از دانش روان‌شناسی است. برخلاف مولانا، که نگرش‌های عرفانی مبتنی بر دین و شریعت حضرت محمد ﷺ را می‌پذیرد. عرفان، به ویژه با ابتدای بر دینی، تفسیری لطیف از هستی، زندگی و انسان ارائه می‌کند که بر اساس آن، زندگی معنادار، هدفدار، دلپذیر و بر محوریت توحید گردد. اکنون این پرسش مطرح است که عرفان، دارای چه بافت درونی هست:

چیستی عرفان

عرفان از کلمات جذاب و شیرین تاریخ بشر است. این کلمه، در میان عامه مردم و نیز خواص کاربردهای گوناگونی دارد. تصور اولیه این است که معمولاً عرفان را با آثار، لوازم و خروجی آن تعریف می‌کند. به‌عنوان مثال، خوارق عادات را عرفان می‌دانند (مرتاض). برخی، ممکن است عرفان را به افرادی خاص و یا افعالی مانند عبادات فراوان بشناسند (عابد) و یا ممکن است کسی، عرفان را با انزوا از زندگی و فاصله گرفتن از امور دنیوی از قبیل شهوت، شهرت، ثروت و قدرت تطبیق دهد (زاهد). چنانچه در میان برخی، ممکن است کسی که علم به عرفان و آموزه‌ها و مکاتب عرفانی دارد، عارف به کار ببرند (عالم به عرفان).

حقیقت این است که هیچ یک از این تعاریف، ما را به جوهره عرفان و بافت درونی آن رهنمون نمی‌کند. نه صرف معنوی بودن، عرفان است و نه داشتن کرامات و غیب‌گویی و نه علم و دانستنی‌های عرفانی و نه انزوای از دنیا و نه عبادت زیاد. عرفان، از ماده «عَرَفَ» در لغت به معنای درک و شناختِ تعمق، تفکر و تدبیر به کار رفته است (راغب، ۱۴۰۵، ص ۳۳۱). با مطالعه کاربردهای این ماده در قرآن (مائده: ۸۳، محمد: ۳۰، بقره: ۱۴۶) و ملاحظه تعاریف عارفان (قیصری، ۱۴۲۸، ص ۱۸۸)، این نکته روشن می‌گردد که معرفت امری همگانی نبوده و تنها از روی تعمق و «معرفت عمیق باطنی» نسبت به حقیقت پدید می‌آید. چنانچه یکی از محققان، حاصل تحقیق خود درباره مفهوم «عرفان» را چنین خلاصه می‌کند: «عرفان معرفت شهودی و باطنی به واقعیت باطنی و وحدانی هستی است» (موحدیان، ۱۳۸۸، ص ۴۳۲).

بنابراین، جوهر، گوهر و مشخصه اصلی عرفان از سایر مفاهیم، «معرفت باطنی» است. فرد کثیر العبادات، عابد است، نه عارف. کسی که از مواهب زندگی روی گردان است، زاهد است، نه عارف. چنانچه شیخ الرئیس می نویسد:

آنکه از نعم دنیا روگردانده «زاهد» نامیده می شود، آنکه بر انجام عبادات از قبیل نماز و روزه و غیره مواظبت دارد، «عابد» خوانده می شود و آنکه ضمیر خود را از توجه به غیر حق بازداشته و متوجه عالم قدس کرده تا نور حق بدان بتابد، «عارف» شناخته می شود. البته گاهی دو تا از این عناوین، یا هر سه در یک نفر جمع می شود (ابن سینا، ۱۳۸۷، ص ۳۰۱).

بنابراین، جوهر، گوهر و مشخصه اصلی عرفان، از سایر مفاهیم، معرفت باطنی و به تعبیر مولوی «دید» است. روشن است که اگر معرفت باطنی، نسبت به حق وارد فضای وجودی فرد شود، هم خودش تغییر می کند و هم بینش او نسبت به جهان، انسان، زندگی و دنیا عوض خواهد شد. و در نهایت، تغییر بینش موجب می شود تا عارف، سبک خاصی از زندگی و الگوی ویژه‌ای از سلوک را برگزیند. بنابراین، سبک زندگی عارفانه، محصول و خروجی فرایند دو ساحت عرفان نظری و عملی است.

سبک خاص زندگی (عارفانه)

تغییر بینش نسبت به زندگی

معرفت باطنی نسبت به جهان

نکته قابل ذکر اینکه، تاکنون در تراث عرفانی ما، اندیشه‌ورزی خلاقانه فراوانی، به ویژه در دو ساحت عرفان نظری و نیز عرفان عملی شده است. اما آنچه کمتر به آن اندیشیده شده است، امتداد این شهود و سلوک عرفانی، در عرصه زندگی و سبک زندگی و حضور عرفان در چرخه زندگی است. از این ساحت می توان با عنوان «عرفان کاربردی»، یا «عرفان زندگی» نام برد.

روشن است که باید میان دو ساحت عرفان تجویزی و توصیفی، یا وضع مطلوب و وضع موجود آن تفکیک کرد؛ زیرا تاریخ تحقق عرفان و تصوف حکایت از این دارد که این معرفت باطنی، نوعی باطنی‌گرایی در فرد ایجاد می کند که به تبع آن، ظاهرگرایی را به دنبال دارد. به گونه‌ای که عارف از میان ظاهر و باطن دین، زندگی، جهان، قرآن، عبادات و... برای ظاهر واقعی نهاده و به باطن زندگی و عبادات و دین ارج قائل است. این نگرش و گرایش عارفان به موضوعات هستی و زندگی، موجب این القا شده است که اساساً عرفان و نگرش عرفانی، مقتضی انزوا و عزلت دائمی و گریز از خلق است. از این رو، در اینجا بررسی نسبت میان عرفان با زندگی ضروری است:

۲. نسبت‌سنجی عرفان و زندگی

والتر ترنس استیس (Walter Terence Stace) (م ۱۹۶۷م)، در کتاب مشهور *عرفان و فلسفه*، با عنوان «عرفان و زندگی خوش» این سؤال را مطرح کرده که آیا عرفان با متن زندگی و مظاهر آن ناسازگار است؟ عرفان، عملاً چه تأثیری در زندگی بهتر انسان دارد؟ آیا توانسته انسان‌ها را از آنچه بوده‌اند، بهتر کند؟ او می نویسد:

برخی مخالفان دین و عرفان (ملحدان و شکاکان)، معتقدند: عرفان نمی‌تواند زندگی خوبی را برای انسان درست کند؛ زیرا عرفا در طول تاریخ (به‌ویژه عرفای هندی) از مسئولیت اجتماعی گریزان بوده‌اند. شاید رایج‌ترین اتهامی که به عرفان وارد می‌کنند، این است که عرفان دستاویزی است برای طفره رفتن از مسئولیت‌های زندگی و غلطیدن به دامان وجد و حال، که عادتاً بر اثر طبیعت خودخواه بشر اصیل می‌شود (استیس، ۱۳۶۴، ص ۳۴۷-۳۵۲).

در ایران نیز برخی روشن‌فکران گفته‌اند: «عرفان آدمیان را به بی‌عملی و بیکارگی سوق می‌دهد و معتقدند: این علم و حاملان آن هیچ سودی ندارند حتی موجب آسیب به پیشرفت و توسعه جامعه می‌شوند» (شریعتی، ۱۳۶۰، ص ۶۵).

البته باید پذیرفت که بسیاری از عرفا، در سنت‌های مختلف نسبت به زن، خانواده، خلق، و سایر شئون زندگی، بی‌اعتنا بودند. صوفیانی که سر در لاک سیر و سلوکی باطنی و اذکار و اوراد و مراقبه خود فروبرده و نسبت به رنج دیگران بی‌اعتنا بودند. حافظ گویا به چنین صوفیانی انتقاد داشته که می‌گوید:

پشمینه پوش تندخو از عشق نشنیدست بو از مستیش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند

بنابراین، عرفان نیز همانند سایر معارف انسانی و بشری، غث و ثمین، صحت و سقم دارد. نباید کل عرفان را با یک برچسب از قلمرو علم و تأثیرگذاری بر انسان‌ها خارج کرد. از این‌رو، انتقاد برخی از عرفان، اغلب منطبق با عرفان صوفیانه‌ای است که ریشه در رهبانیت مسیحیت، انزوای بودا و هندو دارد. سبک تفکری که به ناسازگاری میان عرفان و زندگی حکم می‌کند، لازمه عرفان نیست، بلکه حاصل سوءفهم و تفسیر نادرست از آموزه‌های عرفانی است. فهم غلط از عرفان، غیر از عرفان است. نه بین دنیا و آخرت و نه میان خدا و خلق تضاد است، و نه عرفان، مقتضی انزوا و عزلت دائمی و گریز از خلق است.

فارغ از اینکه جنبه‌هایی از عرفان، که حکایت از سازگاری و همدلی عرفان با زندگی دارد، کمتر مغفول واقع شده است:

۱. بسیاری از عارفان در خدمت به خلق پیشگام بودند و خدمت، و دیه عارفان به طریقت بوده و بعدها در عمر او جزو وظایف اصلی وی باقی می‌ماند. برخی از آنها، حتی اهل جهاد و سیاست بودند. در همان تصوفی که نقد شد، نقاط برجسته ناظر به زندگی وجود دارد که قابل تحسین است. صوفیان حدیث «المؤمن مرآه المؤمن» را یک اصل کلی در مراودات اجتماعی خود قلمداد می‌کنند. وقتی یک صوفی عیبی در همسایه خود می‌بیند، باید درصدد اصلاح آن برآید (شیمل، ۱۳۷۱، ص ۳۸۱).

همچنین، توجه به زن، شهوت، قدرت و روش تعامل با آن، در سیره اغلب عارفان، نوع دوستی، انفاق به دیگران، و توجه به سفر چهارم عرفانی در لسان ابن عربی و ملاصدرا، که نظر به برگشت عارف از دل جمال و کمال الهی به میان خلق و جهان مادی است، همگی حکایت از ارتباط میان عرفان و زندگی دارد.

۲. خدمتی که عرفان به زندگی آدمی می‌کند، هیچ دانش و مکتبی نمی‌کند و آن، پاکیزه کردن زندگی از منیت‌ها، رذایل اخلاقی و معنوی، شوائب مادی، علایق دنیوی، و... اینها آفات و موانع «حیات دلپذیر» هستند. عرفان و تصوف می‌خواهد خشم، کینه، حسد و حرص را ریشه کن کند. هر قدر هم در این زمینه موفق باشد، برای زندگی فردی، اجتماعی، خانوادگی، که این صفات بیشترین کارکرد را دارد.

اگر بخواهیم با ادبیات عرفان مولوی، که احیاگر عرفان حقیقی است، سخن بگوییم باید گفت: سرشت عرفان، عشق است و این خود ریشه تمام کارهای نیک است. لذا/ستیس در پایان تحلیل خود از نسبت میان عرفان و زندگی می‌نویسد:

بنده چندان علاقه‌ای به کشیده شدن به مناقشات تعصب‌آمیز ندارم اما می‌توانم به این نکته اشاره کنم که در سرشت عرفان، عشق سرشته است که خود والاترین انگیزه همه کردارهای نیک است. لذا گرایش آن قاعداً باید به سوی خیر باشد، هر چند که این آرمان، چه بسا دست‌خوش ناروایی‌ها و نادانی‌ها و ناتوانی‌های طبیعت بشر شده باشد (استیس، ۱۳۶۴، ص ۳۴۷ - ۳۵۴).

۳. اساساً زندگی از نگاه عارفان مفهومی دیگر دارد. از نظر عارف، زندگی، منحصر در زندگی مادی و دنیوی نمی‌شود، بلکه حیات را قبل از دنیای مادی آغاز کرده، با عبور از دنیای مادی، به حیات پس از این دنیا؛ یعنی آخرت و نهایتاً، حیات عرفانی الهی نیز می‌رسد. آنها «حیاتی دیگر» تصویر می‌کنند، حیاتی معنوی و باطنی، در دل همین حیات مادی و ظاهری. همچنین، آنها از میان جسم و روح، نه اینکه به بدن بی‌اعتنا باشند، بلکه دو ساحت یک حقیقت هستند و باید به هر دو، رسیدگی کرد (فنائی، ۱۳۹۴، ص ۲۲۱) اساساً کار عارف، اعراض از ظاهر نیست، بلکه توجه دادن به ژرفای ظاهر است.

اگر ظاهر و باطن به معنای رویاروی هم بودند، ورود به یکی به معنای خروج از دیگری؛ و با دعوت به باطن انسان را از توجه به ظاهر باز می‌داشت، اما ظاهر و باطن دو لایه یک حقیقت‌اند. عارف می‌کوشد تا انسان را از جمود و رکون در ظاهر پرهیز دهد. پس کار عارف اعراض از ظاهر نیست، بلکه توجه دادن به ژرفای ظاهر است (پارسائیا، ۱۳۹۴، ص ۱۰۴ و ۱۰۵).

بنابراین، ارزیابی دیدگاه عارفان را با جهان‌بینی معنوی خود عارفان باید سنجید، نه با نگرش مادی دیگران. به همین دلیل، مطابق معیار مکاتب مادی، بسیاری از تعالیم عرفانی و حیانی هم از نظر مادی‌گرایان بی‌معناست. از سوی دیگر، رسالت عرفان پژوهان است که به توصیف، تبیین و تنظیم مفاهیم عرفانی بپردازند، تا همه جویای حقیقت، خوانش درستی از نگرش عرفانی داشته باشند.

با این تحلیل، آشتی میان عرفان با اصل زندگی روشن می‌شود، اما عارف چه الگو و هندسه رفتاری را در قبال ساحات مختلف زندگی نظیر معاشرت، مصرف، تفریح، آرایش و طرز تغذیه، که همان سبک زندگی است، اتخاذ می‌کند؟

۳. نسبت‌سنجی عرفان و سبک زندگی

امکان‌سنجی سبک زندگی عارفانه

از آنجا که سبک زندگی، که عارف اتخاذ کرده، مبتنی بر مشهودات و کشفیات عرفانی اوست، اما غیرعارف، فاقد چنین مشهوداتی هست؛ بنابراین، زندگی عارفانه برای غیرعارف با تعسر و تصنع همراه است و امکان‌پذیری سبک زندگی عرفانی را دچار مشکل می‌کند؛ چرا که سعه وجودی، که عارف برای نوع زندگی عرفانی یافته است، غیرعارف ندارد. مصطفی ملکیان می‌گوید:

کسی از علامه طباطبایی تمجید می‌کرد و می‌گفت کاش من زندگی ایشان را داشتم. من گفتم تو نصف روز نمی‌توانی مثل ایشان زندگی کنی، از بیرون که می‌بینی خیلی برایت جذاب است، اما تو «آستانه وجودی»ات عوض نشده است. با نشان دادن عکس علامه طباطبایی و یا فیلم زندگی او، احساسات و عواطف فرد برانگیخته می‌شود، اما آستانه وجودی‌اش تغییر نمی‌کند (ملکیان، ۱۳۹۷، ص ۱۲).

مسئله مذکور زمانی جدی‌تر می‌شود که این ایده مطرح باشد که اساس عرفان، یعنی سرّ و «راز مگو» و این ویژه‌عده‌ای خاص؛ یعنی عارفان است، نه توده مردم. بنابراین، ایده «عرفان برای همه» دچار چالش می‌گردد، چنان که ابن سینا می‌گوید: «حضرت حق برتر از آن است که هر کسی به بارگاهش راه یابد یا جز نوادری از آن آگاه گردد» (ابن سینا، ۱۳۸۷، ص ۳۶۹).

این موضوع وقتی جدی‌تر می‌شود که گریز و ستیز برخی عارفان و نیز نوع مواجهه آنان با مسائل و مظاهر زندگی، نظیر ازدواج، زن، خوراک، ... را در تاریخ مشاهده می‌کنیم؛ چرا که تاکنون چند مواجهه از سوی عارفان با زندگی شده است:

۱. زندگی‌گریزی: برخی صوفیان، در سنن مختلف عرفانی، روی خوشی به زندگی نشان ندادند و معتقد بودند: زندگی دنیوی ناپایدار و بنای آن بر رنج و محنت استوار است. بنابراین، وقتی در بطن این زندگی، رنج و آلم نهفته است، نباید اساساً امید و لذت و شادی از آن انتظار داشت. اگر لذت و بهجتی هست، در دنیای آخرت است؛ نه در این دنیا. بنابراین، به تعبیر مشهور: «آنچه نباید دل بستگی را نشاید».

عارفان این دسته، اهل بکاء و گریه و مرتب از درد فراق می‌نالند. کسانی چون غزالی در میان اهل علم، نظامی و خاقانی و اثیرالدین اخصیکتی و مجیرالدین بیلقانی، این رویکرد را داشتند. می‌توان این رویکرد عرفان به زندگی را «عرفان گریان» یا «عرفان اندوه» نامید.

در این دسته، طیف افراطی‌تری چون مرتاضان و رهبانان نیز قرار می‌گیرند که اساس مظاهر زندگی (زن، فرزند، غذا، پوشاک و اجتماع) را در کنار علم و دانش، از موانع سلوک قلمداد می‌کردند و به این شکل، پیام خداحافظی با زندگی را به دیگران مخابره کردند.

روشن است که عرفان بی‌زندگی، چه از نوع زندگی زاهدان (زندگی‌گریزی)، یا به سبک راهبان (زندگی‌ستیزی)، با ترویج ترک مطلق دنیا و زندگی ریاضت‌کشانه، شخص را به غفلت از مسئولیت‌های فردی اجتماعی سوق داده، به عنصری بی‌خاصیت بدل می‌گرداند.

۲. زندگی‌گرایی: این رویکرد به زندگی، شامل دو دسته از عارفان می‌شود:

دسته نخست نقطه مقابل عارفان زاهد مسلک است که با استناد به این سخن که دنیا، دار رنج و درد است و بر کسی وفا نکرده، رویکرد تفریطی و ضد آنچه زاهدان گفتند: اتخاذ کردند و آن اینکه معتقدند: اکنون که دنیا قابل اعتماد نیست، پس چرا به رنج و اندوه مشغول باشیم، بلکه باید دم را غنیمت شمرده و خوش باشیم. این فلسفه خیام است که رنج کشیدن در دنیا را خطا می‌داند و می‌گوید:

چون عهده نمی‌شود کسی فردا را	حالی خوش‌دار این دل پر سودا را
می‌نوش به ماهتاب ای ماه که ماه	بسیار بتابد و نیابد ما را
این قافله عمر عجب می‌گذرد	دریاب دمی را که با طرب می‌گذرد
ساقی غم فردای قیامت چه خوری	پیش‌آر بیاله که شب می‌گذرد

متأسفانه این حالت، در زمان ما شایع شده و به دنبال احساس بن بست نسبت به زندگی، به می‌خواری و مواد تخدیری مثل جرس، بنگ، و نیز به باده و کرختی و ول شدگی و بی‌حسی پناه آورده‌اند.

دسته دیگر، زندگی‌گرایی شبه عرفان‌های نوظهور است. معنویت معاصر، فهمی جدید از دین است که با مدرنیته سازگاری داشته و فرآورده آن، کاستن از درد و رنج دنیوی است (ملکیان، ۱۳۸۵، ص ۲۹۲ - ۳۶۲: ۳۷۰). آنچه برای انسان مدرن اهمیت دارد، ثمرات و نتایج دنیوی معنویت است. از این رو، این معنویت به وعده و وعیدهای نسبی پس از مرگ کاری ندارد و تنها در پی کارآمدی دنیوی از معنویت است. برای انسان سنتی، احساس شادی و آرامش از عبادات مطرح نیست، فقط آخرت برای او مهم است. ولی انسان معنوی مدرن می‌گوید: دین باید همین جا به ما آرامش و نشاط دهد و ما را از درد و رنج برهاند (گریوانی، ۱۳۹۶، ص ۹۵).

دان کیوییت، چه زیبا واقعیت را اعلان می‌کند که انسان معنوی امروز، عاشق زندگی است، تا عاشق خدا:

در سخن روزمره، عشق به خدا جایگزین عشق به زندگی شده است... چنانکه در اندیشه مدرن، جهان بالا به پایین آمده و با این جهان ترکیب شده و همان‌طور که اومانیزم، رنگ و بوی مذهبی به خود گرفته است، سخن درباره خدا نیز مجدداً به سوی زندگی جهت گرفته است... تقریباً هر چیزی که ما در گذشته درباره خدا می‌گفتیم، امروز درباره زندگی می‌گوییم (کیوییت، ۱۳۹۰، ص ۵۵).

تحلیل عرفانی مولوی از سبک زندگی عرفانی

چنانچه در تعریف سبک زندگی گذشت، اهل معرفت، به ویژه مولوی برای نگرش و تأثیر آن در زندگی و سبک زندگی جایگاه رفیعی قائل هستند. مولوی انسان را در شهود، نگرش و «دید» خلاصه می‌کند و مابقی ابعاد او نظیر احوال و رفتارها را تابع نگرش عارفانه تعریف می‌کند: «ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی تو استخوان و ریشه‌ای» (۲/۲۷۸)

نگرش و باور، موجب انتخاب هدف و تعیین سبک خاص زندگی، در عرصه‌های گوناگون حیات انسان است. بنیادی‌ترین نگرش در اندیشه‌های مولوی، بر اساس «غرر ایبات» خود او، عبارت است از اینکه: مولوی معنا را به صورت، و باطن را به ظاهر ترجیح می‌دهد و انسان را از حیات ظاهری، به حیات حقیقی فرا می‌خواند. مولوی می‌گوید: اگر با دیده بصیرت بنگریم، متوجه وهمی بودن دوگانگی صورت و معنا خواهیم شد؛ زیرا صورت از معنا نشأت می‌گیرد و معنا نیز در قالب صورت متجلی می‌شود. هر دو، جنبه‌های ظاهری و باطنی یک حقیقت هستند و هر یک، به شیوه خود دارای اهمیت هستند (چیتیک، ۱۳۹۰، ص ۳۴). ولی مردم ظاهرین، بیش از حد به ظاهر اهمیت می‌دهند و غافلند که صورت، دلالتش را از معنا می‌گیرد (مولوی، ۱۳۶۴، ص ۴۴).

سخنی که عارفان به آن اصرار دارند، این است که انسان نباید در صورت‌ها و ظواهر (زندگی، دین، انسان) بماند، بلکه از ظاهر به باطن کوچ کند. لازمه‌اش داشتن دید باطن‌بین و نگرش عارفانه است. بنابراین، عنصر شهود، دید و نگرش (عرفان)، سهمی کلیدی در تحقق سبک زندگی عارفانه دارد. شهود و دیدی که از اسباب و ظواهر و صورت‌ها عبور و به حقیقت هستی، انسان، زندگی، قرآن، و همهٔ اشیا پی ببرد:

این سبب‌ها بر نظرها پرده‌هاست	که نه هر دیدار صنعتش را سزااست
دیده‌ای باید سبب سوراخ کن	تا حجب را بر کند از بیخ و بن
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر	نیست اسباب و وسایط ای پدر
جز خیالی منعقد بر شاه راه	تا بماند دور غفلت چند گاه

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۱۵۱۵)

مولانا رفع حجاب دید راه، راه شهود و رؤیت باطن و حق اعلام می‌کند و نهایتاً انسان را در باطن‌نگری و داشتن «دید» باطنی معرفی نموده است (مثنوی، دفتر ۱، بیت ۱۴۰۰؛ دفتر ۲، بیت ۱۸۳).

مهم‌ترین عنصری در رابطه با زندگی، که عارفان را آزار می‌دهد و چه بسا موجب مخالفت آنان با زندگی دنیوی، و شائبه ناسازگاری عرفان با زندگی را تداعی کرده است، «غفلت» است. عارفان، غوطه‌ور شدن در حیات ظاهری و غفلت از حیات حقیقی را نمی‌پسندند. اما مظاهر زندگی دنیوی، مثل ازدواج، داشتن ثروت و قدرت و شهوت، اگر در راستای هدایت الهی باشد صحیح است:

چیست دنیا از خدا غافل بدن	نه قماش و نقده و میزان و زن
مال را کز بهر دین باشی حمل	نعم مال صالح خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است	آب اندر زیر کشتی پستی است

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۹۸۵-۷)

تشبیه مولانا بسیار ظریف است. او می‌گوید: همان‌طور که آب اگر داخل کشتی شود، کشتی غرق می‌شود، ولی اگر آب زیر کشتی باشد، حامی کشتی و ناجی سواران است؛ دنیا نیز اگر سوار بر انسان باشد، هلاک‌کننده است، ولی اگر ثروت و قدرت و سایر مظاهر زندگی، در مشت انسان باشد، نه انسان در مشت دنیا؛ در این صورت دنیا حامی و ناجی او خواهد بود. حقیقت زندگی که خداوند است، باید محور زندگی قرار گیرد.

این تصویر مولانا از زندگی، در ساحت هستی و جهان است. در ساحت انسان‌شناسی نیز معتقد است: وقتی دنیای جسم که کمال روح در پیوند با آن تحقق می‌یابد، به کلی از نور الهی تهی نیست. پیداست که حرمت نفعه الهی شامل جسم هم می‌شود. این حرمت باید رعایت شود. از این‌رو، کسی، حق گرفتن حیات دیگری را ندارد، جز کسی که معطی آن حیات بوده است.

بنابراین، سلوک عارف به باطن از مسیر ظاهر می‌گذرد. هر عملی که عارف در ظاهر انجام می‌دهد، دارای باطنی است و آن عمل به تناسب باطن خود، در سلوک باطنی عارف اثر می‌گذارد. عارف به همین دلیل در سلوک عرفانی خود، ناگزیر از مراقبت شدید به اعمال ظاهری خود می‌باشد.

ظاهرش گیرار چه ظاهر کج بود عاقبت ظاهر سوی باطن رود

(دفتر ۳، بیت ۵۲۶)

در حقیقت، مولوی راهی متمایز با مشرب‌های مذکور را نشان می‌دهد. او انسان را نه به قهر با زندگی دعوت می‌کند و نه او را به غرق شدن در مظاهر دنیوی همچون قدرت و شهوت و ثروت فرا می‌خواند، بلکه او انسان را به حقیقت زندگی و حیات دعوت می‌کند.

بر همین اساس، می‌توان گفت: راهبرد مولوی در قبال مفاهیم زندگی و سبک زندگی (از قبیل زندگی، غریز، امیال، لذت، علم، عقل، دل، خیال، فراغت، سیاست، ازدواج، و...) دو کلمه است: «پذیرش» و توسعه: «پذیرش» اصل آن ارزش‌های زندگی مادی و توسعه مفهومی و وجودی آنها. او ارزش‌هایی را می‌پذیرند اما معتقدند: باید به آن‌ها بال و پر، و توسعه مفهومی و وجودی داد تا هم آن مفاهیم و انسان در سایه آن، اوج بگیرد. در نظر مولانا:

علم خوب است، اما «علم معنوی»، که متعلق آن حقایق بلند عرفانی و معنوی از جمله خداست، خوب‌تر است؛

علم کان نبود ز هو بی‌واسطه آن نباید همچو رنگ ماشطه

(مشوی، دفتر ۱، بیت ۳۴۴۹)

عقل خوب است، ولی «عقل منور» و «عقل کل» که تسلیم عشق شده، خوب‌تر؛

فکر آن باشد که بگشاید رهی راه آن باشد که پیش آید شهی

(مشوی، دفتر ۲، بیت ۳۲۰۷)

عشق خوب است، اما عشق حقیقی خوب تر. عاطفه و احساس خوب است، عاطفه معنوی و الهی بهتر؛

عشق گرزین سر و گرزان سر است عاقبت ما را بدان شه رهبر است

(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۴۵)

خیال خوب است، اما خیالی که کارگاه خیال معشوق حقیقی باشد خوب تر. لذت عالی است، اما لذات متعالی و معنوی، عالی تر. زندگی خوب است، اما نه زندگی محصور در تولد تا مرگ، زندگی تا ابدیت!

آدمی را فرهی هست از خیال گر خیالاتش بُود صاحب جمال

(مثنوی، دفتر ۲، بیت ۵۹۴)

انسان گرایی خوب است، اما انسان گرایی با همه ابعادش؛ زیرا انسان به ساختمانی می ماند که طبقات همکف به بالا؛ یعنی بدن، ذهن و نفس (امیال و غرائز) او دیده می شود. اما انسان اصلتش به روح اوست که حکم طبقه زیرزمین را دارد که همه طبقات روی آن سوار هستند.

بنابراین، نگاه عرفان به زندگی، دین و انسان و متعلقات آنها، بسیار ستودنی است. عرفان به طور عام و عرفان مولوی به طور خاص، این قدرت را دارد که هر چیزی از انسان، جهان، دین، مفاهیم و عناصر طبیعت را در اختیارش قرار دهد، جهانی دیگر، انسانی دیگر، جانی دیگر، دینی دیگر، آفرینشی دیگر به تو تحویل می دهد و این قدرت اختصاصی عرفان است.

عارف، با همین نگرش متوجه شئون مختلف زندگی می شود؛ اعم از زن، مصرف، کسب ثروت، تدریس، کسب و کار، فراغت و ازدواج که این مفاهیم، تشکیل دهنده عناصر سبک زندگی می باشند. به برخی موارد از زبان مولوی اشاره می کنیم:

۱. اوقات فراغت

«فراغت»، در فارسی به معنی آسایش و آسودگی از کار و شغل است. محققان، اوقات فراغت را یکی از مؤلفه های مهم سبک زندگی معاصر شمرده اند (مهردی کنی، ۱۳۸۹، ص ۶۰). عارف وقت را عزیزترین چیز شمرده، خود همواره به کاری مشغول بودند (غزالی، ۱۳۷۰، دفتر ۴، بیت ۳۲۹). مولوی معتقد است: آدمی حق ندارد حتی لحظه ای از اوقات عمر خویش را به تن آسایی و بطالت سپری نماید؛ زیرا ما در برابر لحظات طلایی عمر خود، باید پاسخگو باشیم و ذیل آیه شریفه: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» می گوید:

حق همی گوید چه آوردی مرا اندر این مهلت که دادم من ترا

چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

صوفی این الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

۲. کسب و کار

مولوی در مثنوی و در زندگی خود، به یارانش می‌گفته: هر کس کسب و کار را رها کند و سربار و طفیلی این و آن شود، از ما نیست. خود او نیز به شغل تدریس مشغول بود و از طریق حقوق معلمی، امور خود و عایله خود را می‌گذرانید. از این رو، وی با آن دسته از مدعیان تصوف، که کار و بار را تعطیل می‌کردند و کسب و کار و ازدواج و مدنیت را معادل دنیا پرستی به شمار می‌آوردند موافق نبوده است. اغلب اکامل انبیا و کامل اولیا و شیوخ کبار و اکابر علما و حکما و سلاطین ماضی به صنعتی منسوب بودند (افلاکی، ۱۳۶۰، ص ۲۴۶).

۳. سفر و شادی

سفر و شادی از مصادیق سبک زندگی معاصر است. عارفان و صوفیان، هم اهل سفر باطنی و انفسی (سفر دل) بودند و هم سیاحت و سیر آفاقی. مشایخ صوفی، مریدان را به سفر تشویق می‌کردند تا سالک از چیزهایی که الفت دارد و نفس بدان میل دارد، از معلومات، معهودات، و اسباب و قماشات از آن قطع کند (نیکلسون، ۱۳۶۴، ۱۱۵۶/۳). تا از این مسیر، کمال روحانی کسب کند و این شادی را وسیله شادی معنوی و حقیقی قرار دهد:

من روان گشتم شما را خیر باد در سفر یک دم مبادا روح شاد
تا که زوتر جانب معدن رود کاین خوشی اندر سفر ره زن شود

(مثنوی، دفتر ۵، بیت ۳۶۶۶-۷)

۴. جزئیات زندگی مردم

مولوی در مثنوی، به بیان جزئیات زندگی مردم در کوی و بازار می‌پردازد که رنگ واقع بینی به مثنوی می‌دهد و آن را با زبان عامیانه نزدیک می‌کند. نشان دیگر توجه وی به زندگی روزمره، اشارات مکرر به اسباب زندگی و کثرت نسبی تعابیری است که به آنچه با انواع غذا و ظرف و اسباب مطبخ و سفره سر و کار دارد، مربوط می‌شود. تعابیری همچون آب و روغن، ابلوج، اسکره، کاسه و پیاله، آش ترش، حمزه خوار، سفناخ، فخره، کندوری، چمچمه ... (زرین کوب، ۱۳۸۷، ص ۲۱۷).

۵. ذومراتب بودن زندگی عرفانی

یکی از ویژگی‌ها و خصایص سبک زندگی، که متقابلاً در عرفان نیز وجود دارد (بر خلاف اخلاق و سایر علوم و مکاتب)، عبارت است از: پویایی، داشتن منازل، مواقف و ذومراتب بودن عرفان از حرکت در دل دنیا گرفته، تا قلب عرش الهی است. بنابراین، تأسی به سلوک عارفانه برای هر کسی، در هر مرتبت معنویت و معرفت، ممکن است. ولایت الهی مراتبی دارد. اگر مراتب عالیه آن از دسترس افراد عادی خارج‌اند و کسی را به آن مراتب والا دعوت نکرده‌اند، برای وصول به مراتب دیگر آن، راه باز است؛ یعنی اگر کسی نمی‌تواند به مقام پیامبر اکرم ﷺ برسد، سلمان و ابوذر شدن یا فضّه شدن برای او ممکن است.

در پایان باید گفت: با این نگرش است که زندگی عارف از شادی و خرسندی لبریز می‌شود و از اندوه دائم، که لازمه این دنیا است، فاصله می‌گیرد. به تعبیر اقبال لاهوری:

مرشد رومی حکیم پاکزاد سر مرگ و زندگی بر ما گشاد

نتیجه‌گیری

پرسش اصلی پژوهش این بود که آیا عرفان، نسبت به زندگی و نیز سبک زندگی این جهانی، میانه‌ای دارد؟ عمده مخالفان عرفان، نظر به فردی بودن عرفان و رگه‌های تمدن‌گریزی، جامعه‌گریزی و خانواده‌گریزی آموزه‌های عرفانی دارند. در نظر عمده کسانی که عرفان را با زندگی ناسازگار می‌دانند، این است که زندگی، دنیا و حیات کنونی را مبنا قرار داده، با توجه به تطورات و تحولاتی فکری بشر معاصر، عرفان را اگر نتواند در خدمت آرامش و لذت قرار دهد، دور می‌ریزد. اما واقعیت این است که عرفان، کارکردی دارد که هیچ مکتب، مذهب، فلسفه و هنری قادر به انجام آن نیست. آن کارکرد یا کارکردها عبارت است از: «معنابخشی» و «عمق‌بخشی» و «کیفی‌بخشی» به زندگی است. عرفان، حیات و زندگی را از محدوده ۷۰ سال، تا بی‌نهایت امتداد می‌دهد. افقی از معنا را برای انسان تصویر و نشانه‌گذاری می‌کند که با نگرش به آن، رنج‌ها و مصائب زندگی بر انسان هموار می‌شود. آزادی و حق حیات و انتخاب، از اصول دین انسان معاصر است. انسان لیبرال، به ظاهر خود را از اسارت قدرت‌های بیرونی فارغ نموده است. اما برده و اسیر تمایلات نفسانی خود شده که این نوع بردگی، دلایله‌تر از بردگی بیرونی است. چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «عبدُ الشَّهْوَةِ أَدْلُ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ»؛ بنده شهوت، از بنده مالک و ارباب ذلیل‌تر است.

عارف می‌گوید: به جای مبارزه با فرعون، نمرود، هیتلر و صدام، با آن عنصری که فرعون‌ساز، هیتلر‌ساز و صدام‌ساز است، مبارزه کنید و آن، «تفرعن درون» است. از این رو، عارفان به جای آزادی اجتماعی، از آزادی عرفانی و معنوی سخن می‌گویند که پایه آزادی اجتماعی است. همین گونه است، علم، عقل، غریزه، حیات، زندگی، لذت، شادی، عشق، و... روشن است که این پیوند ناگسستنی عرفان با زندگی است. این درباره تمام مکاتب عرفانی، حتی با رویکردهای انزواگرایانه تصوف، صادق است.

فارغ از این موضوع، در مشرب عرفانی، عارفانی چون مولوی، عرفان و زندگی، نسبت و قرابت دیگری نیز پیدا می‌کند؛ زیرا عارفانی که به زندگی اقبال دارند، در قبال عناصر و مفاهیم ناظر به زندگی (از قبیل غریز، امیال، لذت، علم، عقل، دل، عشق، زیبایی، خیال، فراغت، سیاست، ازدواج، و...) دو راهبرد دارند: «پذیرش و توسعه» آنها ارزش‌های زندگی مادی را می‌پذیرند اما معتقدند: باید آن را توسعه مفهومی و وجودی داد تا هم آن مفاهیم و انسان در سایه آن، اوج بگیرد:

زندگی خوب است، اما نه زندگی محصور در تولد تا مرگ؛ زندگی تا ابدیت!

علم خوب است، اما «علم معنوی» که متعلق آن حقایق بلند عرفانی و معنوی از جمله خداست، خوب‌تر است؛

عقل خوب است، ولی «عقل منور» و «عقل کُل» که تسلیم عشق شده، خوبتر؛
عشق خوب است، اما عشق حقیقی خوبتر؛
خیال خوب است، اما خیالی که کارگاه خیال معشوق حقیقی باشد، خوبتر؛
لذت عالی است، اما لذات متعالی و معنوی، عالی‌تر؛

از این رو، عرفان این قدرت را دارد که هر چیزی اعم از انسان، جهان، دین، زندگی و طبیعت را در اختیارش قرار
دهی، جهانی دیگر، انسانی دیگر، جانی دیگر، دینی دیگر، آفرینشی دیگر به تو تحویل می‌دهد و این قدرت
اختصاصی عرفان است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- افلاکی، ۱۳۶۰، *مناقب العارفين*، تهران، نشر علمی فرهنگی.
- زمانی کریم، ۱۳۹۱، *شرح جامع مثنوی*، ج ۱، تهران، اطلاعات.
- آنسباچر هینز لودویگ، ۱۳۹۶، «مفهوم سبک زندگی»، ترجمهٔ امیر قربانی، *طعم زندگی*، ش ۲.
- استین و روی کرن، ۱۳۹۰ «ارزیابی و درمان سبک زندگی»، ترجمهٔ گروه مترجمان، ص ۴۳ و ۴۴.
- راغب اصفهانی، ۱۴۰۵، *المفردات فی غریب القرآن*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- قیصری، محمدبن داوود، ۱۴۲۸، *رسائل قیصری (التوحید و النبوه و الولاية)*، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی.
- موحیدیان عطار، علی، ۱۳۸۸، *مفهوم عرفان*، قم، دانشگاه ادیان.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۸۷، *الاتسارات و التنبیهاات*، نمط نهم، تصحیح مجتبی زارعی، قم، بوستان شریعتی، علی، ۱۳۶۰، *جهت گیری طبقاتی اسلام*، دفتر نشر آثار شریعتی.
- آشیمیل، نه ماری، ۱۳۷۱، *ابعاد عرفانی اسلام*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران.
- استیس، ت، والتر، ۱۳۶۴، *عرفان و فلسفه*، ترجمهٔ بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات علمی فرهنگی.
- فنائی اشکوری، ۱۳۹۴، *شاخصه های عرفان شیعی*، قم، بوستان کتاب.
- فروزان فر، ۱۳۸۹، *شرح مثنوی شریف*، تهران، نشر علمی فرهنگی.
- پارسانیا حمید، ۱۳۹۴، *عرفان و سیاست*، قم، بوستان کتاب.
- مصطفی ملکیان، ۱۳۸۵، *سنت و سکولاریسم*، تهران، نشر صراط.
- _____، ۱۳۹۷، *مصاحبه «عطا و لقای عرفان»*، سایت نیلوفر.
- کیویت دان، ۱۳۹۰، «وداع با جزمیت، لبخند به دین زندگی»، *اخبار ادیان*، ش ۱۲.
- گریوانی، مسلم، ۱۳۹۶، *تبارشناسی و نقد مبانی عرفان وارها*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.
- چیتیک، ویلیام، ۱۳۹۰، *اصول و مبانی عرفان مولوی*، ترجمهٔ جلیل پروین، تهران، نشر نی.
- _____، ۱۳۹۰، *طریق صوفیانه عشق*، تهران، نشر پروانه، تهران.
- مولوی، ۱۳۶۴، *فیه ما فیه*، تصحیح فروزان فر، تهران، نشر علمی.
- مهودی کنی سعید، ۱۳۸۹، *دین و سبک زندگی*، تهران، نشر امام صادق.
- غزالی، محمد، ۱۳۷۰، *احیاء العلوم*، ج ۴، نشر بیروت.
- نیکلسون، رینولد، ۱۳۶۴، *شرح مثنوی معنوی مولوی*، ج ۳، نشر اطلاعات.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۷، *سرمنی*، تهران، نشر علمی.